

مجاهدین خلق - امر به وظیفه یا امر به نتیجه؟

۱ - بررسی صفحهٔ مختصات

هر گاه که بحران در داخل کشور به درجه ای از قلیان می رسد و علائمی از ریزش بخش دیگری از نظام جمهوری اسلامی مشاهده می شود، آنهایی که امید به سرنگونی این نظام سرپایدار خون مبارزان، مجاهدان و آزادی خواهان بسته اند، و هم آنهایی که بقای خود را در استمرار این نظام جهل و جنایت می بینند، به پارامتر غیر قابل انکار "نقش مجاهدین" در معادلهٔ "بود و نبود رژیم" می پردازند. این یادداشت در همان راستا تنظیم شده است.

پس از آنکه خمینی جام زهر را نوشید و صلحی متزلزل را پذیرا شد، مجاهدین در مقابل یک امر انجام شده قرار گرفته بودند. بنا به آنالیزهای قبلی آنها رژیم توانایی قبول صلح را نداشت، و قاعدتا بایستی با پذیرش این شکست در استراتژی - "جنگ جنگ تا پیروزی"، پایه هایش تضعیف شده، و قوای نظامی آن دچار سردرگمی می شد. از طرف دیگر، با قبول صلح، ماندگاری مجاهدین در کنار مرزها نمی توانست از لحاظ سیاسی و یا نظامی قابل توجیه باشد. مجاهدین، ایدئولوژیک مان، متعهد بودند که در ازای این حرکت خمینی عکس العملی نشان دهند، و همانطوری که می دانیم، راه حل را در حرکت به جلو (بنا به گفته ای فرار به جلو، و بنا به تحلیل خودشان "امر به وظیفه") بررسی کردند. پیر و جوان، مجاهد و مبارز حرفه ای، نیمه حرفه ای، و آنهایی که تا به آن روز حتی اسلحه هم ندیده بودند، ولی جان باختگان راه آزادی و فدا بودند، با فرمان مسعود و مریم رجوی، به داخل مرزها روانه شدند.

استراتژیست های نظامی این حرکت را یک خودکشی قلمداد کردند، چرا که نسبت نیروهای دموکرات و خلقی به نیروهای ارتجاع و ضد خلق ۱ به ۱۰ بود. آزادیخواهان از نیروی هوایی بی بهره بودند، از قوای آزمودهٔ پشت جبهه که می بایستی در امر نیروسانی و لجستیکی نقش فعالی را ایفا می کرد به خوبی استفاده نشد. مهمتر آنکه تنها زمانی ورود به چنین پروژه ای موفق می توانست باشد که بخش خبررسانی و مطبوعات آزادیخواهان مستمرا تولید خبر کرده و رسانه های خبری جهان را به همراه می کشاند. این امر باعث می شد که نهاد دیپلماسی بتواند سیاستمداران در سطوح مختلف بین الملل را به پشتیبانی از خود فراخواند. واقعیت این بود که عناصر با تجربه که در نهاد های سیاسی و مطبوعاتی مجاهدین فعالیت داشتند به یاران خود در جبهه جنگ "حق علیه باطل" پیوسته بودند، و این بخش از پشت جبهه هم در کنار بخش های دیگر پشت جبهه خالی گذاشته شده بود. البته امید بر آن داشتند که با تسخیر اولین شهر

(کرمانشاه) مردم به صفوف رزمندگان پیوسته و شهر بعد از شهر به تصرف آزادیخواهان در بیاید.

این برداشت اشتباه‌بیشتر ریشه در تحلیل غلط از ماهیت نظام اسلامی حاکم داشت. مجاهدین در عملیات فروغ جاویدان اسراراً جا به جا، با گرفتن استغفار، درحین همان زدوخوردها کرده (که تا دوباره مسلح شده و به روی آنها آتش بگشایند). در مقابل، سپاهیان و پاسداران اسلام از زمین و زمان آتش بر مبارزان ریخته و فجایعی غیر انسانی در جبهه انجام دادند که زبان از بازگو کردن آن قاصر است. مجاهدین خلق و یاران مبارزشان با عشق به آزادی و اعتقاد به آرمانی انسانی و بشردوستانه به جنگ دیو سیاه شب پرست رفته بودند، و به این امر آگاه نبودند، که رژیم برای ادامه حیات خود هر آنچه که لازم باشد بکند خواهد کرد. هنوز ذهنیت داشتند. ذهنیت آنها زمانی فروریخت که رژیم جمهوری اسلامی دست به جنایتی بزرگتر زد، کشتار ۶۷. کشتار ۶۷ پیامی بود به خلقی که بر اثر عملیات فروغ جاویدان امیدوار شده بودند، مردم جری شده می‌بایستی به تاریک‌ترین گوشه خانه‌هایشان می‌گریختند. کشتار ۶۷ پیامی بود به مبارزانی که آماده بازسازی بعد از عملیات بودند. آنها هم بایستی می‌فهمیدند که این نظام سلطنتی نیست که با بادی به خود بلرزد و از ریشه بنیان‌کن شود. آیت الله‌ها نیامده‌اند که بروند. آنها آمده‌اند که بمانند. این واقعیت و پیام می‌بایستی به همه منتقل می‌شد. کشتار ۶۷ آنقدر فجیع و ناباورانه بود که نیروهای دموکرات تا مدت‌ها از بازگو کردن آن خودداری می‌کردند. ولی این ذهنیت ریخت، و مجاهدین مانند هر نیروی دموکرات دیگری به جمع بندی پرداخت، و نهایتاً به این نتیجه رسیدند که فروغ جاویدان امر به وظیفه بود، ولی فروغ جاویدان دوم زمانی جامه عمل خواهد پوشید که پیروزی درپیش رو باشد (امر به نتیجه). شاید به همین خاطر بود که مجاهدین برخلاف بررسی‌های اولیه خود که مرگ خمینی را سرآغاز سرنوشتی نظام در کوتاه مدت رقم زده بودند، وارد عملیاتی جدید نشدند. و در جنگ خلیج (حمله متحدین به عراق) تانک‌ها را به خاک سپردند تا متحدین بیطرفی آنها را باور داشته باشند. هرچه بود، واقعیت اینست که مجاهدین از فروغ جاویدان تا به حال از ارتش آزادی بخش ملی سیستماتیک بهره‌نجمسته، و حتی می‌شود نتیجه گرفت که بسیاری از رزمندگان به داخل کشور گسیل داده شده‌اند که با جنگ چریک‌شهری (با تعریفی جدید) خطوط مجاهدین را از طریق دیگری به پیش ببرند. با تمام این وجود، بودن ارتش آزادی بخش در کنار مرزها، اگر بار نظامی قابل تاملی نداشته باشد، حتماً از بار سیاسی و انسانی بالا برخوردار است. از زاویه انسانی، کمتر کسی هست که مضطرب آینده این رزمندگان نباشد. به دور از هر بغضی، کشته شدن هر کدام از آنها برای آزادیخواهان و ایران دوستان درد آور خواهد بود. ناگفته روشن است، آنهايي که خویشاوندی در میان

مجاهدین دارند، بسی بیشتر به مرزها چشم دوخته و نگران تر هستند. از بعد سیاسی، معادله کمی غامض تر می شود. بسیاری نگران ورود مجاهدین به یک سری عملیات منطقه ای در کنار مرزها، و نهایتاً شروع جنگی داخلی که به خرابی ایران منجر شود هستند. در این شق، نه رژیم سرنگون شده و نه مجاهدین پیروز (و یا نابود) می شوند. که این بلاتکلیفی منافع گروهی، و حتی منافع بین المللی را به خطر خواهد انداخت. آمریکا و اروپا که چشم طمع به نفت خزر، و در صورت حمله به عراق و براندازی صدام حسین، چشم به نفت جنوب دارند، نمی توانند از اغتشاش در ایران راضی باشند. آنها راضی تر خواهند بود اگر مجاهدین در حمله به عراق نابود شده، و یا مجاهدین خلق، مانند مجاهدین افغانستان زیر بلیط آمریکا رفته و نظام جمهوری اسلامی را سرنگون کنند. به هر جهت، خواسته آنها ثابت در ایران است، و دول جهانخوار نظام جمهوری اسلامی را به مجاهدین ترجیح میدهند.

اگر این فرض را بپذیریم، چاره ای نداریم به جز قبول این که مجاهدین در مقابل خود راهی به جز حمله نمی بینند، چرا که بسیاری از پل های پشت سر به اروپا را وقتی که مریم رجوی به عراق رفت خراب کرده اند. به هر جهت آنها با این معضل روبرو هستند که آیا حمله آنها به داخل امری به وظیفه (این بار ادامه بقا) و یا امری به نتیجه (پیروزی) است؟

پاسخ به این سوال را بایستی در مناسبات بین جناحی در داخل کشور، نزدیکی نیروهای ریخته شده از رژیم به مجاهدین، درجه شدت بحران در داخل نظام جمهوری اسلامی، انسجام نیروهای اجتماعی، از قبیل دانشجویان، کارگران، کشاورزان، و... و درجه پیوستگی شان به مجاهدین، و مهمتر از همه موقعیت نهادها و تیم های چریکی که از چند سال پیش در داخل کشور فعال شده اند، جست. به نظر نگارنده، نظام جمهوری اسلامی به سوی یک پایه شدن در حرکت است. این یک پایه شدن با تصفیه نیروهای غیر خودی شروع شده و تا بالاترین ارکان و منصب ها پیش خواهد رفت. جناح ها به سرگردگی رفسنجانی و در زیر چتر خامنه ای وعده برآورده کردن خواسته های آمریکا و اروپا را خواهند داد. تحلیل گرانی که فکر می کنند این نظام اصلاح پذیر بوده، و لیبرالیسم اسلامی (به هر درجه ای) امکان پذیر هست، نه تنها دچار ذهنیت و خوش باوری هستند، بلکه ماهیت نظام ولایت مطلقه فقیه را به خوبی درک نکرده اند. نظام جمهوری اسلامی بر این پایه استوار است. هرگونه تغییر اساسی در این اصل، نظام را فرو خواهد ریخت، و به همین خاطر، آیت الله ها چاره ای ندارند به جز متمایل شدن هر چه بیشتر به راست و تاکید بر اصل ولایت فقیه، و اجرای احکام اسلامی سنگسار، اعدام، و دیگر مواردی که هر انسانی آن را نقض حقوق بشر می داند. تصفیه ی نیروهای چپ سنتی از حکومت، و روانه کردن آنها به اوین، باعث

خواهد شد که بسیاری از هواداران آنها به دنبال آلترناتیو رادیکال تر بگردند. مجاهدین امید بر این دارند که این نیروهای واخورده، به آنها پیوسته و قوای برانداز شهری را تشکیل دهند. این مساله با توجه به شکل بندی فرهنگ و نگرش نسل جوان به اسلام و سیاست قابل تامل است.

ادامه دارد

علی ناظر - ۱ شهریور ۱۳۸۱

شبکه دیدگاه

محتوای این یادداشت موضع شبکه دیدگاه نیست. مسوول و سردبیران ستون های مختلف شبکه دیدگاه، در صورت لزوم، تحلیل شخصی خود را جداگانه ارائه خواهند داد.